



جلال رفیع

• درآمد
واکنش جلال رفیع جوان در برابر ترورهای ناجوانمردانه سال‌های نخستین انقلاب با شور و هیجانی متناسب با همان سن و ایام در این دل‌نوشته نیز جلوه می‌کند. بدیهی است او اگر می‌خواست دیگر باره متنی در این باب بنویسد، قلم توانایش، برخوردار از تجربه‌های فراوان این سال‌ها، بر سبک و سیاق دیگری سیر می‌کرد، ولی از آنجا که اتفاقاً این نوشته، از صداقت‌های آمیخته با شور روزهای آغازین انقلاب بهره می‌برد، آن را برای تجلیل از بزرگمرد ساده‌بستی چون عراقی برگزیده‌ایم.

لاله‌های شکفته بر کفن «عراقی»...

و مسلسل کور و بی‌اراده‌شان، سینه پرشور عراقی و فرزند شایسته‌اش «حسام» را سوراخ سوراخ کرده است. راستی این دیگر چه نوع «تروریسم» است؟ آیا واقعا اینها خوارخو قرن بیستم‌اند؟ آیا واقعا «فرقان»ی در کار است یا آنچه به نام «فرقان» عمل می‌کند، چیزی جز دست‌ساز و دست‌مالیده امپریالیسم و صهیونیسم نیست؟ آیا امپریالیست‌ها، این ماجراجویان را دستمال طهارتشان نکرده‌اند که با نام و عنوان آنها خودشان را پاک و پاکیزه نشان دهند و سپس در زیاده‌دانشان اندازند؟!

این ترور و تروریسم است، نه اعدام انقلابی، زیرا هر کودکی در عالم سیاست آگاه است که اعدام انقلابی در هر مرام و مسلکی دارای ضوابطی است. اعدام انقلابی اولاً به عنوان یکی از تاکتیک‌ها در حکومتی به کار می‌رود که مشروعیت حکومت از دست رفته باشد یا مثل نظام شاهنشاهی، اساساً مشروعیتی در کار نباشد، حکومتی فاقد پایگاه ملی. ثانیاً متعلق به زمانی است که حکومتی علیه توده‌ها و مستضعفین وارد عمل می‌شود و تا قیامت هم نمی‌خواهد به سود آنان عمل کند. ثالثاً باید در وجدان جامعه و مردم، تمایل به ترور به عنوان آخرین راه حل پدید آمده باشد، مثل نمایالت بعد پس از ۱۷ شهریور سال ۵۷ شمسی، و آن‌گاه یک سازمان پیشتاز صالح و برآمده از متن مردم و پیشاپیش آنها، اما کاملاً نزدیک و همجوار با مردم، این تمایل و احساس را پرورش می‌دهد. رابعاً اعدام انقلابی در شرایطی انجام می‌گیرد که ضرورت دارد توده‌ها به سرعت بسیج شوند و علیه امپریالیست‌ها به حرکت درآیند و به عبارت دیگر، توده‌های مردم قویا پشتیبان این عمل باشند. خامساً آنهایی که دست به این کار می‌زنند، میان افراد و افسشار، فرق می‌گذارند، یکی را ملی می‌خوانند، یکی را وابسته و به اصطلاح، کمپرادور. علاوه بر این کسی را (حالا به غلط یا درست) برمی‌گزینند که منفورترین چهره در میان مردم و از طرف دیگر در صدر مقامات است، به‌نحوی که ترور او به مردم بفهماند که تا کجاها می‌توان رخنه کرد و رژیم تا کجاها ضربه‌پذیر است. و این همان اعدام انقلابی است. «اعدام انقلابی» یعنی کندن تونل در کوه و راه را برای مردم باز کردن و روشنائی آن سوی تونل را به آنها نشان دادن، اما «ترور» یعنی انفجار کوه و ریختن آن بر سر راه و حتی بر سر و روی رهروان آن راه و نوعی جنون.

اما اکنون چه باید گفت؟ گلوله بر سینه مردی نشسته است که از تبار رنج‌کشیدگان و زجرکشیدگان این قبیله است. مردی که در این میان می‌بایست پس از سال‌های سال که داغ زندان و شکنجه را بر سینه داشت، در میان مردم با شور و عشق، تلاش کند و به همین انگیزه در بنیاد مستضعفین، خدمتگزاری کند که شایسته و برازنده‌اش بود. مردی که امام خمینی می‌گوید: «بیست سال است مهدی عراقی را می‌شناسم.»

ترور مردی با فرزندان، آن هم در داخل اتومبیل پیکانی، عمل

این را همه می‌دیدند که عراقی همیشه با جدیت تن به «کار» می‌داد. هیچ‌گاه ابتذال آرامش و استراحت را نخواست و چالاکتی و سرعت عملش در کارهای زندان، واقعا از یک روح عاشق کار حکایت داشت و این برای یک زندانی، خصلتی است بسیار گرانبها. هیچ‌گاه در تمام ۱۳ سال زندانش به خود اجازه نداد که راه جمود و سکون در پیش گیرد. هر روز هنگام سحر برمی‌خاست و مشتاقانه ورزش می‌کرد. پیکر مردانه و عضلات محکمش در گرو همین ورزش‌ها و ورزشی‌گانه‌ها بود که همیشه بدانها می‌پرداخت: اما از اینها که بگذریم، آنچه در او ممتاز بود: «هوش سرشارش در درک و فهم آموزش‌های اسلامی»، «نشاط و شادابی چهره»، «رابطه عاطفی و برخورد پدران به زندانی‌ها» و «روحیه توده‌ای و مردم‌خواهی و حمایت از مستضعفین» بود.

عراقی به‌رغم سن و سال و طول زندان، با هوش و باعلاقه و فعال در پی آموزش‌ها و جلسات بحث و تفسیر و تعلیم بود و هیچ‌گاه نمی‌گذاشت سختی‌های زندان، چهره مردانه‌اش را عبوس کند. هیچ‌گاه بر خورد بی‌جهت خصمانه با افکار مختلف نداشت و می‌کوشید به‌رغم اختلافات فکری در میان جوانان مذهبی و به‌رغم اینکه خودش مخالف یا موافق بود، حتی المقدور با «جدال

فصل، بنیاد مستضعفین، کیهان و... «شهادت».

در حوزة کار خود از پس هر کاری به‌خوبی برمی‌آمد. این را همه می‌دیدند که عراقی همیشه با جدیت تن به «کار» می‌داد. هیچ‌گاه ابتذال آرامش و استراحت را نخواست و چالاکتی و سرعت عملش در کارهای زندان، واقعا از یک روح عاشق کار حکایت داشت و این برای یک زندانی، خصلتی است بسیار گرانبها.

به احسن» و «شویه استدلالی» برخورد کند. عراقی برای بچه‌های زندان، مثل یک پدر بود. کسانی که از نزدیک با او تماس داشتند، می‌دیدند که نسبت به خیلی‌های دیگر، چگونه روحیه انقلابی اسلامی و دفاع از مستضعفین را در خود زنده نگه داشته است و این همه، خود جلوه‌ای از ایمان و اعتقادی بود که سال‌های سال قدرت تحمل بدترین زندان‌ها را به او بخشیده بود. اینک چنین مردی که به قول امام خمینی: «یکی از فرزندان عزیز اسلام بود و نه یک مرد، که بیست مرد بود»، به دست تروریست‌های ماجراجوی مغزخورد، به شهادت رسیده

«من در تمام عمرم تنها دست یک نفر را بوسیده‌ام و بس: دست امام خمینی را.» این کلامی بود که زندانیان سیاسی از زبان شهید مهدی عراقی می‌شنیدند. سال‌های گذشته در زندان‌های قصر و اوین، حاج مهدی عراقی یک دوره از تاریخ ایران بود. و گاه انسان چنین می‌شود: تبلور یک مرحله از تاریخ، از شهریور ۲۰ به بعد، در جستجوی مراد و رهبر، دست در دست نواب صفوی. همه می‌دانند که فدائیان اسلام از حیث ایمان به اسلام، جهاد مسلحانه، فعالیت‌های نظامی و سیاسی، تا کجا پرشور و پرنشاط بودند. آنگاه جریان نفت و فعالیت‌های مهدی عراقی و یارانش، کودتا و زندان افتادن‌ها، پانزدهم خرداد و قیام امام خمینی، تشکیل گروه‌ها و ائتلاف، هیئت مؤتلفه، کمیته‌های انتقام و تدارکات، ترور حسن علی منصور، دستگیر شدن و شکنجه‌های وحشیانه، اعدام و حبس ابد، ۱۳ سال زندان مستمر و در ۱۳ ساله زندان، دیدار با افراد و گروه‌های مختلف، بازرسی صلیب سرخ از زندان و فشار سازمان‌های بین‌المللی و ظهور سیاست به‌اصطلاح «جیمی کراسی» و «با پنبه سر بریدن»، توطئه‌ها و تبلیغات و فریب‌های رژیم، استقامت‌ها و برابری‌ها، آزادی عراقی، انقلاب و رشد و تکامل آن، حرکت به پاریس و دیدار با امام، بازگشت به وطن، فعالیت در مدرسه رفاه، مدیریت زندان قصر، بنیاد مستضعفین، کیهان و... «شهادت».

می‌بینیم که بسیار زمان‌ها و فاصله‌ها و نیروها لازم است تا کسی به سلامت در این کوره‌های بی‌دری بگذارد و آبدیده تر شود. انقلاب ما به چنین آبدیده‌هایی نیازمند است و مهدی عراقی چنین بود. شهادت برای او مسلماً یک اتفاق استثنائی نبود. او بر «مبنای شهادت» عمل می‌کرد؛ که آدمی یا باید بر این مبنا عمل کند یا بر مبنای زر و زور. عراقی از معدود کسانی بود که از لحظه شروع تا لحظه پایان (که خود شروع دیگری است) بر مدار شهادت زیست. در فرهنگ اسلام هر گاه کسی پیوسته بر این مبنا عمل کند، همواره شهید است: «دائم‌الشهید». امام علی هم این معنا را به اصحاب خویش فرمود:

«هر که بر این انگیزه و مبنا عمل کند، شهید است، اگر چه در بسترش بپذیرد.»

و اساساً در روایات اسلامی، مسئله شهادت، بسیار مهم‌تر و شگفت‌انگیزتر و نتیجتاً عمیق‌تر مطرح شده است: «کسی که هر لحظه با انتظار و انگیزه شهادت زندگی نکند، اگر بمیرد، «منافق» مرده است.»

حاج مهدی عراقی را اغلب زندانیان سیاسی می‌شناسند؛ مردی که زندان‌های ایران را با خود همراه داشت. کلام را خلاصه می‌کنیم و به برخی از خصلت‌ها و صفات ممتازة این «مرد» که خود شاهد بوده‌ایم، اشاره می‌کنیم:

«قدرت مدیریت» از اعمالش چه پس از زندان و چه بعد، پیدا بود و در حوزة کار خود از پس هر کاری به‌خوبی برمی‌آمد.

بر گردشان حلقه زدند. کنار حسینیه ارشاد، و چه پر معنا، یاد شهیدی دیگر زنده می‌شد. یاد شریعتی که پس از آزادی عراقی از زندان، به دیدارش آمد و نه دیدار معمولی و احوال‌پرسی، بلکه برای گفتگو و پرس‌وجو از شناسنامه ۱۳ ساله زندان و حوادث اخیر پشت سیم‌های خاردار. و اینک عراقی و فرزندش به دیدار شریعتی آمده بودند، با سینه‌هایی پر خون که: «بین ای شریعتی و ای حسینیه ارشاد، ما هم به عهد خود وفا کردیم».

خشم گره‌خورده مردم در زیر آفتاب و گل‌های سرخ نوشکفته روی کفن، اصرار مردم که جنازه‌ها را تا پزشکی قانونی، بر دوش ببرند و سپس گفتار امام خمینی و خشم عمیق توده‌ها، اینهاست نتایج ترور شما ای خداوندان بلاهت و ای کسانی که مظهر نیوغ حماقتیدانه، نه، این حرف‌ها کم است. این ترورها کار ابلهان نیست. این ترورها در پی همین نتایج، صورت می‌پذیرند. انگشتی که چنین ماشه‌هایی را می‌چکاند، جز انگشت امپریالیست‌هائمی تواند باشد، واقعا نمی‌تواند.

به فرزند دلاور عراقی، «نادر» باید تبریک گفت. وقتی او را در کنار جنازه پدر و برادرش در آغوش کشیدیم، مثل لاله‌های سرخ خندید و با مشت گره‌کرده و قامتی استوار فریاد زد: «شما نصیبی نمی‌برید. شهادت، آرزوی پدر بود. او بیست سال منتظر چنین روزی بود». نادر و برادر بزرگش، امیر، یادگاران مهدی عراقی‌اند و کسانی که تاریخ، چشم‌انتظار آنها خواهد ماند تا چه خواهند کرد.

مهدی عراقی شهید شد، اما در وجود این دو فرزند و دیگر فرزندان، یعنی در وجود عقیده و آرمانش، تا قیامت، زندگی خواهد کرد. عراقی داغ زخم زندان‌ها را بر سینه داشت: زخم قتل‌قلعه، زخم قصر، زخم زندان برازجان، زخم اوین. و اکنون از زندان دیگری نجات یافت. عراقی از آخرین زندان هم رها شد: از زندان تن، زندان دنیا.

امام فرمود: «او باید شهید می‌شد. مرگ در بستر برای او کوچک بود» و به راستی چنین بود. پیکر مردانه‌اش را در کفن سپید و در زیر آبشار نور و لاله‌های سرخ خون، می‌دیدیم و در موج اشک و خون و حماسه و فریاد، می‌خواندیم همان شعری را که بارها در زندان زیر لب زمزمه می‌کرد:

در دیر می‌زدم من که ندا ز در درآمد
که درآ درآ «عراقی» که تو خاص از آن مائی

* نیم ساعت پس از ترور ناجوانمردانه عراقی، خبر به ما رسید و در کنار پیکر خونینش حاضر شدیم. عراقی در گران‌بارترین و حساس‌ترین لحظات زندان به من نیرو داده بود و حق بزرگی بر گردن من داشت. آنچه در آن روز از دستم برمی‌آمد، همین بود که قلم را بردارم و بر سر کاغذپاره‌ها بگویم و حاصل، چنین شد. ■

* به نقل از کیهان ششم شهریور ۵۸



می‌شوند برای حفظ و صیانت جامعه از خطر عفونت تروریسم، برخیزند و مهارها را محکم‌تر کنند و طناب دار را تنگ‌تر. این حرکات کور و نهی از کمترین اندیشه، حرکات ماجراجویانه و مذبح‌خانه‌حماری است که در برابر شیری گرفتار آمده و تحمل و تاب ندارد، به هر سو گریز می‌زند و هر کاری را انجام می‌دهد، شاید بتواند از این میان، «هفتی» و گریز گاهی بیاید و جان فاسد خویش را برگردد و از معرکه به در برد، آن هم به دست کسانی و با نام و عنوانی که نه تنها توده مردم که حتی روشنفکران نیز آنها را نمی‌شناسند. این حضرات، انسانی چون شهید مطهری را ترور می‌کنند و بعد هم عالمانه و فیلسوف‌مانانه، علت ترور را «نخستن کتاب خدمات متقابل!!» اعلام می‌کنند. راستی که این همه نیوغ شگفت‌آور است! آیا فرزند آدمی می‌تواند تا بدین پایه، نایغه باشد؟ اگر شما را ذره‌ای شهامت عراقی می‌بود، در سال‌های سلطه شاه دست به کار می‌شدید که ساواک و سیا و صاحبان زور و زر، حامی حسن‌علی منصور بودند و با این همه، مهدی عراقی و هم‌زمانش، سلاح برکشیدند و او را از سر راه مردم برداشتند و جان بر سر این کار نهادند و زیر شکنجه رفتند و ۱۳ سال حبس را صبورانه تحمل کردند. ترور مردانه، این است. آنچه شما کردید، کار یک عجزوزه ناتوان است و شہوتی که تنها «تروریست» را که گمان می‌برد مبارزه کرده هفت‌تیر کشیده و مثل کودکان، اسلحه را به بازی گرفته است، ارضا می‌کند. کاش بودند و می‌دیدند که مردم، پیکر این حسین و علی‌اکبرش را چگونه عاشقانه بر دوش کشیدند و در کنار حسینیه ارشاد،

عراقی نه در ماشین ضد گلوله نشسته بود و نه با اسکورت و بی‌سیم و محافظ آمدورفت می‌کرد و نه آلف و الوفی به هم زده بود و نه پست و مقام آن چنانی داشت. او مثل یک فرد عادی می‌آمد و می‌رفت و تنها فرزند ۲۰، ۱۹ ساله‌اش محافظ او بود!

شومی است که هر سلاح نادیده‌ای می‌توانست انجام دهد. حاجی عراقی نه در ماشین ضد گلوله نشسته بود و نه با اسکورت و بی‌سیم و محافظ آمدورفت می‌کرد و نه آلف و الوفی به هم زده بود و نه پست و مقام آن چنانی داشت. او مثل یک فرد عادی می‌آمد و می‌رفت و تنها فرزند ۲۰، ۱۹ ساله‌اش محافظ او بود! عراقی چنان در حفظ اموال مستضعفین حساس بود که هرگز حاضر نشد ماشینی گران‌بهار از یک پیکان قراضه را به کار گیرد و بارها کسانی را که در این مورد سهل‌انگاری می‌کردند، توبیخ کرد.

و اما با این ترورها چه وضعی پیش می‌آید؟ تمام افراد و گروه‌ها به یکدیگر مظنون می‌شوند و توده‌های مردم به تمام سازمان‌ها و گروه‌ها با تردید می‌نگرند و به دنبال آن، ارگان‌های اجرایی مجبور

